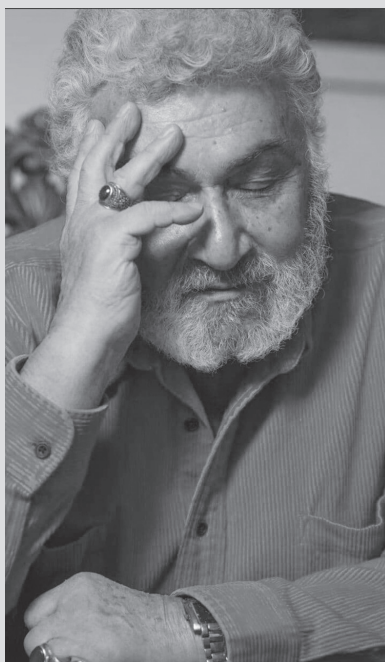


## فقر زدگی نقد ادبی



سیدحسین میرکازمی\*



\*نویسنده، نقاش،  
داستان‌نویس، منتقد  
ادبی و پژوهشگر  
فرهنگ عامه

پُر پیداست در سرآغاز این اجمال، توجه به متفکران و فرزندگان صدر مشروطیت معطوف شود. نقطه‌ی شروعی که در طی جنبش مشروطه خواهی، مظاهر جامعه سنتی، فلاحتی، استبداد زده و اختناق با نمودهای عقب‌ماندگی و فرسودگی شبکه‌های روابط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، مورد نقد منتقدان از جمله میرزا آقاخان کرمانی، عبدالرحیم طالب اوف، میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا ملکم خان قرار گرفت. و صد البته نگرش عقلانی نسبت به اوضاع و احوال آن عصر و لاجرم ادبیات کلاسیک ایران، ملهم از اندیشه‌ی غربی و باب‌آشنایی با آن بود. این تلاش اندیشه‌ورزانه عرصه‌ای پیدا کرد تا نقد ادبی در جستجوی جایگاه خود باشد.



مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی آستانه‌ی مشروطیت و آزادی خواهی، بُن مایه فروزنده‌ی نقد و پرسشگری نسبت به آثار ادبیات شد و احمد کسروی در این حلقه بود. و حاصل گفته شود نقد ادبی در ایران مرهون تفکر انتقادی و عقلانیت نه برخط رسم و سیاق کهن استخباری و یا خبری بدون چون و چرایی و خردمندی و مسئله برخورد با حکومت استبدادی فجری و جهالت حاکم نیز بوده است. پسامد این اوضاع، روزنه‌ی نقد ادبی طلوعه داشت.

در مدخل فقرزدگی نقد ادبی این وحیزه، گفتن دارد در حدّ عکس فوری، بررسی تاریخ و وضعیت نقد ادبی در ایران قلمداد شود. در پیش رو لازم است از انباشت و آرشیو آموزه‌ها و نظریه‌های نقد ادبی و هنری حتی به ایجاز هم که شده، پاره‌ای به میان آید. در مباحث و آموزه‌ی نقد، مشیت علایی در گفتار نقد ادبی و جامعه‌شناسی می‌گوید می‌توان نقد را به دو نوع متنی و ژنتیکی تقسیم کرد. مراد از نقد متنی، نقدی است که محدود به متن و محاط در آن. رویکردهای ساختارگرا و فرمالیستی که اصالت و جامعیت متن را مقیاس تحلیل خود قرار می‌دهند در زمره متنی به شمار می‌آیند. و نقدی که سوای متن به عوامل دخیل در شکل‌گیری اثر ادبی بی‌اعتنا و به اصطلاح فرا متنی عمل کند، نقد ژنتیکی است. به این اعتبار همه رهیافت‌های روان‌شناختی اعم از فروید، یونگ... و جامعه‌شناختی و اخلاقی از این نوع نقد به شمارند.

امروزه نگرش غالب به ادبیات به بُعد زیبا شناختی آن تکیه دارد و به لحاظ فلسفی سخت مدیون ایمانوئل کانت است. کانت «امرزیبا» را مقوله‌ای مستقل، قائم به ذات و خود بَسَنده می‌دید که التذاذ از آن مشروط به هیچ چیز جر خود آن نیست. این نگرش در جریان‌هایی نظیر هنر برای هنر و فرمالیسم و ساختارگرایی و «نقدنو» تأثیرگذار بوده است.

تئودور مایرگرین به سه جنبه نقد: تاریخی، بازآفرینی و داوری معتقد است. با ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند در باره‌ی جنبه داوری نقد به این مهم می‌پردازد که ارزش هرکار هنری را نسبت به کارهای هنری دیگر و سایر ارزش‌های انسانی می‌باید ارزیابی کرد. نخست ملاک صرفاً زیبایی‌شناسایی خوبی کار هنری در جهت فرم. دوم ملاک معرفتی و سوم ملاک اهمیت معنا و عظمت عمق. باید متوجه بود که این سه جنبه نقد در واقع سه برخورد مکمل با کار هنری است. بنابراین ناقد جامع الاطراف و کامل آن چنان کسی است که در جهت‌گیری تاریخی نسبت به کار هنری و بازآفرینی آن یکسان زبردست باشد و این جنبه‌های نقد سرانجام به یکدیگر وابستگی متقابل دارند. والتر بنیامین<sup>۱</sup> از بزرگان مثال زدنی و ناقد ادبی آلمانی می‌نویسد اثر هنری چیزی می‌گوید که آفریننده‌اش از آن بی‌خبر بوده، یا چه بسا نمی‌خواست آن را بیان کند. نقد در این جا در حکم گذرراه اندیشه‌های پیرامون درون مایه‌های اثر ادبی است و کشف و بیان نهانی اثر می‌باشد. و در واقع کشف ناسازگاری است.

این معنی را تئودور آدورنو<sup>۲</sup> نظریه پرداز، اندیشه‌گر آلمانی و عضو مکتب فرانکفورت<sup>۳</sup>، توضیح

۱ - Walter Bendix Schönflies Benjamin (1940 - 1892)

۲ - Theodor Ludwig Wiesengrund Adorno (1969 - 1903)

۳ - Frankfurter Schule (1942)



می دهد در قلب هرچیز عناصر ناخوانا را با یکدیگر یافتن. ناقد ادبی در این ره گذر پویش و هسته‌ی اثر را تحلیل و تبیین می کند.

در این جا شاید بی جهت و بی معنی نباشد که به مبحث نور از سهروردی در حکمه الاشراق محض وسعت و توان مندی نقد اشاره‌ای شود. تمام مبانی سهروردی براساس نور شکل گرفته است. به وسیله این نور است که یکی از مردمان مهتری و سروری می یابد. مثال امروزی اش، نوری که از اثر نویسنده، شاعر، نقاش و از اثر هنرمند خلّاق ساطع می شود. و به این واسطه یکی از آفرینندگان با آفریده اش، گزین می شود و لاجرم هستی پایدار می یابد. این که نور بزرگ، کوچک، گذرا یا پایدار باشد به جهان و مسیرش بستگی دارد. سئوالی مطرح می شود کدام داور کاشف این واسطه و معرف اش خواهد بود؟ بلاشک به حوزه نقد برای حال و آیندگان تعلق دارد. غنیمت گرانبار، حضور ذهن فرهیخته‌ی ناقد ژرف اندیش باید باشد تا از پس کالبد شکافی تراوش نور از یک اثر برآید و کشفی را بنمایاند و شناسای این تجلّی شود.

با این اشارات چکیده‌ای و فوریتی درباره حوزه نقد، زمینه تا اندازه‌ای هموار است که به مبحث فقرزدگی نقد ادبی در ایران پرداخته و پیشاپیش گفته شود، جای تأمل در این جاست و با احتیاط باید گفت در سده‌ی اخیر نقد ادبی و اندیشگی در ایران جدّی گرفته نشده و تکانه‌ای در خور نبوده، این در حالی است که در جهان نقد ادبی، ناقدان دوران‌سازی چون و یساریون بلینسکی<sup>۴</sup> منتقد شهیر روس، والتر بنیامین منتقد نامی و نابغه‌ی آلمانی، هارولد بلوم<sup>۵</sup> ناقد برجسته‌ی آمریکایی، تری ایگلتن<sup>۶</sup> تأثیر گذارترین منتقد ادبی بریتانیایی، رولان بارت<sup>۷</sup> ناقد قدرتمند فرانسوی و... ظهور کرده‌اند. نامدارانی هستند که سبب‌ساز بازتاب اندیشه‌ی خلّاق و تقویت بستر خلاقیت آفرینندگان و مروج بینش زیباشناسانه شده‌اند. نقد ادبی ایران هم با همه دشواری اش نام‌هایی دارد: فاطمه سیاح، نیما یوشیج، صادق هدایت، عبدالحسین زرّین کوب، رضا براهنی، عبدالعلی دستغیب، فرامرز سلیمانی، آذر نفیسی و حسن میرعابدینی. و اگر کسی می خواهد مقامی در نقادی به دست آورد باید نقد ادبی را باز آفرینی کند. دستامد این است منطق نقد ادبی - علمی، باعث تکامل شالوده‌ی فکر می شود. در پویش پیچیده‌ی «شدن» نقد بلندترین گام در سیر پیش برنده آن است. روشن می باشد که نقد در حوزه‌ی ادبی به قوام و دوام «شدن» هنرمند خلّاق تأثیر آشکار و پنهان دارد. پنهانی و ظاهر پُر حُب و بغض آن، نتیجه‌ی منفی کوتاه نظری، نقد مآبانه و در فرجام کشتی به خشکی راندن است. و اضافه شود هم چنان که هنرمند و نویسنده‌ی خلّاق برای «شدن» به مقولات آموخته‌هایش به دیده‌ی متغیر می نگرد، ناقد هم و صدا البته صحبت با ناقد مآب نیست، صحبت با ناقدی است که روح زمانه را دریافته، شکستن قالب‌ها، تصوّرات، قراردادها و شکل‌های ثابت را برای خود در حیطه‌ی کاری اش ضروری می داند.

۴- Vissarion Belinski (1848 - 1811)

۵- Harold Bloom (2019 - 1930)

۶- Terry Eaglton (born: 1943)

۷- Roland Barthes (1980 - 1915)



برای ناقد فهیم و فرهیخته در دستیاری و فهم هنرمند در پویش «شدن» اولین و اساسی‌ترین قدم، آگاهی و بینش جامع است که ژرف‌تر با سعه صدر به «شدن» و یا در حال «شدن» نویسنده، کندوکاو کند. لاجرم موجب درک روح زمانه و آینده‌دار بیش از عقل رایج زمانه شود. سبب سازی به سوی پیشرفت فرهنگی و تکانه خلاقیت در «شدن» چنین است.

باری! توضیح درباره‌ی دشواری نقد ادبی ایران که در پاراگرافی به آن پرداخته شد، مشکل ناقد ادبی معاصر است که اندیشه‌گر نیست. از قید تعصب هم آزاد نیست. دانش‌اش تا آن‌جا به او اجازه می‌دهد که داشتن و دستیابی ادبیات معاصر به یک جهان‌بینی، آموزه، تئوری و فلسفه ادبیات جامعه را پیش کشد اما محتوای این فلسفه و اندیشه را قادر به تأویل نیست. با این ضعف که بی‌تردید همان فقدان جامعیت اندیشه است چگونه می‌شود چراغ راه نویسنده بود و اثرش را نقادی کرد و بر تکامل فکری، اثر گذاشت. و این فقر جانکاهی برای ادبیات ما است که می‌خواهد در جهان جایگاهی در خور داشته باشد. واقع امر این است، حالا نگوئیم منتقدان دوران‌ساز، بل دوره ساز ادبی می‌خواهیم تا مشخص کند وظیفه نقد ادبی در تأویل و تفسیر کدام جهان‌بینی است و لاجرم آن را جدی گرفته و جو فکری و فرهنگ نویسنده درک و منعکس شود. نه این که معلم مآبانه جلوه کند و قدرت آن را نداشته باشد که درون مایه اثری را بیابد و زمینه‌اش را بشناسد.

منتقدان و متفکران نیک خواهی هم در عرصه ادبیات معاصر به اسامی صفحه‌ی قبل و اضافه بر آن دیده شده‌اند که طلعت معاصر آینده ادبی ما مدیون آن‌ها است. بدون آن که آموزه‌ها و تئوری‌های وارداتی رکن رکن و کیمیا شمرده شود، هر تلاش مترقی در آفرینش نقد ادبی، پُر معنی برای حضور ادبیات ما و بستری برای درخشش نور نویسنده‌ی ایرانی در جهان امروز است.

پذیرفتنی شد نقد ادبی دوبال دارد: دانش نقد و نیک‌خواهی ناقد. این دو بال به پرش می‌منتهی می‌شود آیا نقد خبی و حاضر ادبی به روند ادبیات ایران، تأثیر‌سازنده و آن‌چنان که در بخش میانی این نوشتار آمد در پروسه‌ی خلاقیت نویسنده و به «شدن» او کمک کرده و یا نقد مخرب بوده است؟ و جزء سیاه‌هی ادا و اصول شبه نقدی روی کاغذ بیش نیست.

نقد مخرب در قد و قامت «ناقد مآب»، «شبه ناقد» و «ناقد چه» ظاهر می‌شود و هویت کاذب می‌یابد. و طبیعتاً در عرصه نقد ادبیات و هنر، سخن از این هیئت مطرح کردنی است. و با بر شمردن منش فکری و بداخلاقی‌اش، آن سوی سکه نقد که حکایت از خرد، معنا آفرینی، شرف قلم و سلوک انسانی دارد، تابانی و تمیزی آن، آفتاب باشد دلیل آفتاب.

در مصاحبه‌ای هوشنگ گلشیری داستان نویس مشهور می‌گوید دقیقاً با این تلقی از ادبیات که تو به زبان هر کس، هر جا، هر چه بنویسی همان می‌تواند چماق منتقد شود. بر این جنم آدم همان بهتر که غلط املائی بگیرد. این حجم بی‌سوادی به نظر من نوبر است.

در مقوله نقد مآبانه ناقد چه به اطلاع می‌رسد که موش خانه ما با تپانچه می‌گردد. این در حالی است که اکثر ناقدان حرفه‌ای به این جهت این پیشه را برگزیده‌اند که از توان فوق‌العاده باز آفرینی و التذاذ هنری بهره می‌برند.



باری! اگر نویسنده گزاره‌ای می‌نویسد و کلمات عُرف شکن را به کار می‌برد، شبه ناقد به معنای خروج از اقتدار زبان و دستور زبان فارسی تلقی می‌کند. این نکته فراموش می‌شود که گزاره‌های نویسنده در ارتباط با گزاره دیگر درون متن است. تأثیر روابط درون متن و روابط برون متنی در درک یک معنی گزاره را نفهمیده است. و جمله‌های کلیشه‌ای و بی‌رمق انشاء دبیرستانی را ارایه می‌دهد. این نوع پیشنهاد و طرز تفکر بی‌اندام می‌خواهد کدام حساسیتی را برانگیزد؟ در حالی که عبارت‌های نویسنده، همچون راهی پریپیچ و خَم صحنه وسیعی را در بر می‌گیرد. و گاهی برای توصیف و ساختار متن، ارکان جملات‌اش مانند مفعول‌ها، قیود، فاعل و غیره را خارج از عرف و دستور کلاسیک به کار می‌برد. مگر نمی‌تواند و این اراده را نباید داشته باشد که ادبایی پسند جمله‌ای را بسازد، بلکه قصدش به عمد در هم ریختن استخوان بندی جمله در راستای خلاقیت باشد؟ صد البته نقد مخرب در مقابل می‌خواهد رعایت زبان نحوی معیار را که در مدرسه خواننده عیان و با معلومات نمایی محافظه کارانه و دبستانی ایراد وارد کند و ناباورتر از آن است که می‌توان نحو زبان را از شکل انداخت و نیز نویسنده خلاق، آگاهانه بخواد از قید و بندهای دستور زبان خلاص شود. و شاید عامل اصلی خلاقیت، آزمون در هم ریختن خانواده‌ی کلمات است و در واقع نویسنده زبان و دستور خود را با سبک جدید ناپیوستگی روایی تحمیل می‌کند. عمده این است که همسازی و همدستی با زبان باید کرد و سرانجام به واژه‌ها و سطرها ارزش بخشید. مناسبیت دارد به عبارتی از فردیناندبرونو ناقد فرانسوی اشاره شود، هنر جدید در گوهر خود، فردگراست و نمی‌تواند همه جا و همواره با زبان معیار یعنی زبان همگان کارکرد و هیچ محدودیتی را نمی‌پذیرد.

جهان متن، جهان بیرون از متن، جهان ذهن و جهان عین کدامند؟ چه مرزی بین آنهاست؟ و اثر، کدام دغدغه‌ی هستی‌شناسی را دارد؟ ناقد هوشمند و آگاه، وجهی ناشناخته از هستی اثری را کشف می‌کند که تا قبل از پویش نقد سازنده برای مخاطب ناشناخته بود و معلوم کننده‌ی پُرمایه‌گی نهفت آن است.

اینک ناقدچه‌ی نام جو و شتاب زده‌ای که درک در خور نقد را ندارد، به جای ارزیابی خردمندانه و نیک خواهانه، با کژراهه‌گی و گاه هتاک‌ی گریبان نویسنده و اثر را می‌گیرد، انگار به ناچار از یک راه می‌تواند به خیال خود با نثر و لحن پیچیده آوانگارد نمایی و مشرب فلسفی مآبی به هدف برسد، تخریب کردن آثار کسان که یک سروگردن از او بلندترند. از او دایره نقد سالم و سازنده خارج می‌شود و فاش‌گویی پُر معنایی بر معلومات کدر خویش و بی‌احترامی به اثر و خالق‌اش تظاهر به فهم است.

سواد مدعیان در زمانه بسیارست زَنَد صعوه لاف عنقایی

گفتنی است به واسطه‌ی اثر یک نویسنده پی برده می‌شود با سایه و روشن ارزش‌های خود، چگونه توانسته رؤیاهایی را برجسته کند که در نظر دارای مشخصات وسیع‌تری هستند. به این معنا نویسنده چه ارزشی را برای بیان و جاودانی کردن رؤیای خود قایل است که جهان کتاب و اثری



را به وجود آورده است؟ نویسنده می نویسد تا رؤیاهایش را بخواند و یک کیستی را می خواهد آشکار کند و لاجرم نویسنده و شاعر در قلمرو ذهن، عین و خیال می زیند. در داوری سازنده عیان می شود توان نقد، مخاطب را از راه تمثیل و تصاویر به اندیشه وادار می کند. اندیشه و نیروی خیال پردازی مخاطب را بیدار می کند و کیستی را می نمایاند. این کیستی اثر، آیا معیار تپش نبض مَنشِ زمانه می باشد و تجسّم رؤیای نویسنده است که مشخصه‌ی عصرش را با آرمان و ویژه‌اش بازتاب می دهد؟ هم چنان که فردوسی روح زمانه‌اش را در هنرشاهنامه متجلی و متبلور کرد:

شود خوار هرکس که بود ارجمند فرومایه را بخت گسردد بلند  
ازین زاغ ساران بی آب و رنگ نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ

شبه ناقد در گودنشینی ذهنی گرفتار است و توان ندارد که دریچه‌ای به جهان واقع و به بیرون بگشاید و در هوای تازه نفس بکشد. به تعبیر «اونامونو»<sup>۱</sup> نویسنده و فیلسوف اسپانیایی گویی از گورستان اندیشه‌های مرده دارد عبور می کند.

در این احوال به صراحت نکته‌ای مورد تأکید قرار می گیرد عاملی از فقرزدگی نقد ادبی ایران، اعمال تخریبی نقد در شکل و شمایل «شبه ناقد» «ناقدچه»، «ناقدمآب» و یا به نقل قولی نقد چرتکه‌ای در عرصه‌ی ادبیات معاصر از طریق مطبوعات و مجلات ادبی این روز و روزگار می باشد که با موارد نقد ادبی و ساختارهای نحوی و مسایل فلسفی حتّی از همان تُرم نقد مطبوعاتی هم، عاری از دانش و آگاهی و نیک‌خواهی است. و نیز در سطوری از این مقال پُر بی راه گفته نشده است که هنوز از مشروطیت تا کنون فقط کورسویی از روزنه‌ای به پهنه‌ی نقد ادبی تابیده می شود. چرا که در حوزه‌ی نقد، پویش اندیشه ورزی و اندیشه‌گری، فروغی ندارد. اساس، فروزندگی این چراغ است.

صبح بَسْر خُذ، شب بگریّد عصر بَسْر خُذ، صبح بخند  
گمان مبر که به پایان رسید کار مغان.

### منابع مقاله

۱. نشانه‌ای به رهایی، والتر بنیامین، ترجمه بابک احمدی، نشر تندر، تهران ۱۳۶۶
۲. ادبیات و فلسفه «کتاب ماه» شماره‌های ۹ تیر ۱۳۸۰ و ۱۰ - ۱۱ شهریور ۱۳۸۰ تهران
۳. مجله بخارا شماره ۴۰ اسفند ۱۳۸۳ و شماره ۶۳ آبان ۱۳۸۶
۴. ویکی پدیا، دانشنامه آزاد
۵. نوشتاری از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی
۶. ساختار و تأویل متن، بابک احمدی، نشر مرکز، ۱۳۷۰ تهران